

ندای فردوسی از کُنج انزوای طوس در سرتاسر ایران پیچید. زیرا این ندا ندای عشق بود. فردوسی بر عظمت و شکوه کار خود آگاهی و ایمان و همتی در خور آن داشت. ما نیز اگر با همان عشق و ایمان در راه مقصود گام برداریم و تردید و تزلزل به خود راه ندهیم، همه منازل دشوار را پشت سر خواهیم گذاشت و به سر منزل مراد خواهیم رسید. خوشبختانه امکانات ما در این راه از آنچه فرزانه طوس در دسترس داشت بسی فراختر و نیر و مندتر است و اگر از این امکانات درست بهره برداریم نتایج درخشانی به دست خواهیم آورد. ما از لحاظ فنی سخت مجهزیم. از جهت نیروی انسانی نیز مستعد آن هستیم که برای اجرای وظیفه خطیر حراست از زبان و فرهنگ خویش آمادگیهای لازم را پیدا کنیم. دستگاه مدیریت نیز به حساسیت و اهمیت امر توجه یافته است و از حمایت و تشویق مضایقه‌ای ندارد. از آن سو، خطری که امروز زبان و فرهنگ ما با آن روبروست به هیچ روی دست کمی از آنچه به روزگار حکیم طوس آن را تهدید می کرده ندارد. نسل جوان نیز با شوق تمام خواهان آن است که رشته پیوند خویش را با سُنن فرهنگی خود حفظ کند و شواهدی ملموس و زنده از این آرزو و اشتیاق در دست است. در چنین شرایطی، احساس مسئولیت شدت می‌یابد و کوتاهی و درنگ ناموجه می‌شود.

شاید در جهان قومی را نتوان سراغ گرفت که پیوستگی زبانی او به اندازه پیوستگی زبانی هزار و دویست ساله ما باشد. ما امروز، پس از هزار سال، صدای رودکی را چنان به آسانی و به رسایی می‌شنویم که انگار به مخابره تلفنی از راه دور با وی تماس داریم. شادزی با سیاه چشمان شاد / که جهان نیست جز فسانه و باد. این زبان هزار سال پیش نیست، این زبان همین امروز ماست و چه بسا شیرینتر و ساده‌تر و خوشگوارتر از زبان امروز ما. پنداری رودکی در محفل ما نشسته است و سرود می‌خواند. رودکی هزار سال پیش از فارسی زبان معاصر کمتر فاصله دارد تا شکسپیر سیصد سال پیش از انگلیسی زبان امروز. این پیوستگی زبانی دیمی حاصل نشده است، در راه آن کوششها شده است. از این پس نیز این پیوستگی به رایگان حفظ نخواهد شد. برای ماندگاری آن باید رنجها کشید. در روزگار رودکی ما هنوز زبان معیار، زبان فرهنگی عام برای سرتاسر ایران زمین نداشتیم، زبان فرهنگی مشترك و فراگیر در پرتو تلاش نویسندگان و گویندگان و مترجمان دوره‌های متعدد ادبی و علمی پدید آمد و قوام یافت. آن زبان پرتوانی که به دست ما سپرده شده با همین کوششها ساخته و پرداخته شده است. اهل قلم این زبان را در محافل درباری که به خاطر مصالح کشورداری و جهان‌نگشایی مشوق و حامی ادبا بودند در معرض نقد صاحب نظران و منتقدان نهادند. در مدارس و مساجد برای درس و بحث و موعظه

زبان محلی، زبان شکسته و بهره‌برداری از فرهنگ مردم در صدا و سیما

احمد سمعی

متن کامل سخنرانی آقای احمد سمعی در سمینار زبان فارسی در صدا و سیما

سروران گرامی، خواهران و برادران عزیز،

ما به دعوت صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران به همان نیتی در این مکان مقدس فراهم آمده‌ایم که هزار سال پیش انگیزه اقدام سترگ یکی از پرارچترین فرزندان این آب و خاک، حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، شد. نیت ما پاسداری از زبان فارسی و فرهنگ بسیار غنی، پرسابقه و پرتنوعی است که در این زبان جلوه‌های درخشان دارد. زبان فارسی گنجور فرهنگ ایران در اسلام است و طی هزار و دویست سال نه تنها از سرچشمه‌های زلال حکمت و ذوق حوزه‌های متعدد ادبی و علمی کشور ما بلکه، فزون بر آن، از منابع دانش و ادب بلاد دیگر اسلامی و مراکز تمدن همجوار، چون بخارا، قاهره، دمشق، بغداد، بلاد آسیای صغیر، بلاد افغانستان، بلاد هند مایه بقا و دوام گرفته و پرورش یافته است. چنین فرهنگ توانگر و گسترده و ژرفی ارزش آن دارد که وارثان برای بقا و رشد و نمو آن کمال همت مقصود دارند و آن را غنیر و با نیروی حیاتی بیشتر به دست آیندگان بسپارند.

به کار بردند و در خانقاهها وسیلهٔ ارشاد ساختند. زبان فارسی در این پرورشگاهها نشو و نما یافت، با هشدارهای نقد از لغزشها و ناهنجاریها دوری جست، از سرچشمهٔ زلال فرهنگ مردم سیراب شد تا به پایه‌ای رسید که برای بیان پر عمقترین اندیشه‌های علمی و فلسفی و کلامی و وصف ژرفترین احوال و مکاشفه‌های روحانی و عرفانی آمادگی یافت.

هجوم مغول اهل علم و ادب را پراکنده و خانه‌بدوش ساخت، کتابخانه‌ها را به آتش کشید، محققان و نویسندگان را از منابع معتبر دور نگاهداشت، تبادل فرهنگی را دچار فترت و رسم تتبع در آثار سلف را منسوخ کرد و دورهٔ انحطاط ادبی را پدید آورد. با اینهمه زبان فارسی به سرزمینهای همجوار در هند و آسیای صغیر پناه آورد و ایرانیان مهاجر آن را زیر بال و پر گرفتند و از گزند و آفت حوادث دوران مصون داشتند.

زبانی را که با این خون دل به ما رسیده است نمی‌توان به دست هوسبازی رها کرد و اجازه داد که از راه‌رسیدگان آن را بازیچه سازند.

دوران معاصر، دوران اعتلای زبان فارسی است و این مقام به یمن کوشش استادان ادب و تلاش مستعدان و اهل قلم احراز شده است. در یکصد و پنجاه سال اخیر، مؤلفان و مترجمان ما، با کسب فیض از میراث فرهنگی و ادبی گذشته و تتبع در آثار نویسندگان و شاعران سلف، توانستند زبان فارسی را هم بپیرایند و هم نیرو بخشند. زبانی که بر اثر تکلفات بیرون از حد زیاده ثقیل و ناخوشگوار شده بود یا بر اثر خامی و کم‌مایگی نویسندگان رفق و توان و طعم و شهد خود را از دست داده بود با آثار ادیبان و منشیانی چون قائم مقام جان تازه گرفت و با کارداستان نویسی از فرهنگ مردم شیرهٔ حیاتی یافت. متولیان ادب فارسی حق بزرگی بر ما دارند و اگر ما امروز مرکب زبان را راهوار احساس می‌کنیم و مهار آن را آسان به دست گرفته‌ایم و آن را در هر مسیری که بخواهیم می‌رانیم، از آن روست که سروران جهان ادب آن را رام ساخته و به زیر مهمیز کشیده‌اند.

متأسفانه در دهه‌های اخیر ناهنجاریهایی بروز کرده که پیوستگی زبانی و فرهنگی ما را با خطرهایی محسوس و نامحسوس روبرو ساخته است. ناهنجاریها، هر چند پراکنده و منفرد و تصادفی باشد، اگر به حال خود رها شود چه بسا که به صورت امری شایع و منتظم در آید و خصلت نهادی پیدا کند. از قضا، رسانه‌های گروهی عوامل مؤثری به شمار می‌روند که چه بسا بتوانند پدیده‌های منفرد و ناپایدار و کم‌توان را همگانی و پایدار و پرتوش و توان سازند. در قدیم، اگر شاگرد تازه‌کاری در نوشتن ناشیگری و لغزشی نشان می‌داد، در همان چاردیواری مکتب و مدرسه می‌ماند و تصحیح و تهذیب هم می‌شد. هرگاه قلم

به دست می‌گرفت و چیزی می‌نوشت یا شعری می‌سرود، تنها زمانی نوشته یا شعر او دست به دست و زبان به زبان و سینه به سینه می‌گشت که در آن لطف و ذوق و هنری بود. اثر می‌بایست از صافی نقد عام و نقد خاص بگذرد. ولی شبکهٔ این صافی در رسانه‌های گروهی هنوز آسان گیر است و به ریز و درشت جواز عبور می‌دهد. چه بسا همان آسیب جبران‌ناپذیری که تغییر ناسنجیدهٔ خط به پیوستگی فرهنگی کشور همجوار ما، ترکیه، زده است از راه نهادی شدن ناهنجاریهای زبانی به پیوستگی زبانی ما وارد آید.

در حقیقت، برای حفظ پیوستگی زبان و فرهنگ باید کاری کرد که رشتهٔ پیوند نگسلد، و این وظیفه در درجهٔ اول بر عهدهٔ نهاد آموزشی است. رسانه‌های گروهی یکی از مهمترین بخشهای این نهادند. رسانه‌های گروهی اگر درست عمل کنند می‌توانند، به استمرار، نسل جوان را با سوابق فرهنگی در تماس نگه دارند. بسیاری از امکانات فرخنده و زیبا و تعبیرهای نغز و پرمایهٔ زبانی هم اکنون از دسترس نسل جوان ما به دور مانده است. متون فارسی سرشار از این مطالب و ظرایف بیانی و فکری است. سلامت ذوق نسل جوان را از راه آشنا ساختن ذایقهٔ آنان با عناصر ذوقی که در دستاورد فرهنگی ما وجود دارد می‌توان حفظ کرد و پرورش داد. در عین حال، شرط التذاز از زیباییهای اندیشه و سخن سلامت ذوق است. با ذایقهٔ ناسالم نمی‌توان شهد را از شرننگ و خوشگوار را از ناخوشگوار تمیز داد. مثالی در حوزهٔ موسیقی این معنی را روشنتر می‌سازد. ما از موسیقی ایرانی لذت می‌بریم ولی لذت تام را تنها خواص و اهل فن می‌برند. ما عموماً با دستگاهها و گوشه‌های موسیقی ایرانی آشنا نیستیم و از این رو لذت ما عمق و ظرافتی ندارد، سطحی و دیمی است. اگر ما با الحان موسیقی ایرانی آشنایی فنی می‌داشتیم بنوعی دیگر از آن لذت می‌بردیم. نسل جوان ما دربارهٔ زبان فارسی و آثار زیبایی آن همین حال را دارد پیدا می‌کند؛ و بعید نیست که، با روند کنونی، فردا از شنیدن رایحهٔ خوش گلستان و بوستان نیز عاجز بماند و چه بسا هم امروز عاجز مانده باشد. اگر ناهنجاریهای زبانی بر رسانه‌های گروهی غالب گردد، دیری نخواهد گذشت که نسل جوان نه از شعر فردوسی و عطار و مولوی و سعدی و حافظ

کشورهایی چون کشور ما زبان عام و مشترك و عامل مهم حفظ حیات قومی است و هیچ زبانی در این نقش نمی تواند جانشین آن شود. هر جا که مخاطب ما همه ملت ایران و حتی بالاتر از آن همه اقوام ایرانی است تنها و تنها همین زبان، بی هیچ ناهنجاری و انحراف و تحریفی باید به کار رود لاغیر. زبان شکسته در نامه نویسی نسل جوان ما اندک اندک عمومیت می یابد. وقتی جوان در رسمیتین گفتارها زبان شکسته را سراغ می گیرد چگونه می توان او را از کاربرد آن در نامه نویسی بازداشت.

حفظ و پاسداری زبان لازم است ولی کافی نیست. زبان اگر راكد بماند از درون رو به فساد می نهد. بویژه زبان، اگر بخواهد برای رفع نیازهای فرهنگی کفایت نشان دهد، ناگزیر باید امکانات بالقوه آن به فعل در آید. برای این امکانات حد و حصری نمی توان تصور کرد.

اما غنی کردن زبان دو راه اصلی دارد: یکی تتبع در آثار گذشتگان، دیگر مایه گرفتن از زبان و فرهنگ مردم و از زبانهای محلی.

در آثار گذشتگان، گنجهای شایگانی ذخیره شده است. ما که صاحبان این گنجها هستیم و کلید خزانه آنها را در دست داریم در بسیاری از موارد حتی از وجود آنها بی خبریم. شناساندن آنها و به بازار آوردن آنها وظیفه پژوهشگران و اهل قلم است.

در آثار ادبی منشور و منظوم ما هر چه بخواهیم تعبیر کنایی زیبا، امثال و حکم، کلمات قصار، ترکیبات ظریف، تعبیرهای نغز و زنده و قوی هست که گرد فراموشی بر روی آنها نشسته است و می توان غبار از روی آنها سترد و آنها را با همه درخشندگی و جلا به بازار ادب آورد. این اندوخته های گرانبها را می توان و باید از صورت عتیقه بیرون آورد. این کار به زبان رنگ و جلوه تازه و مهمتر از آن عمق و ظرافت می بخشد.

تتبع آثار سلف یگانه منبع برای غنی ساختن زبان نیست، منبع پر برکت تر و سرشارتر و در دسترس تر زبان و فرهنگ مردم است و در جوار آن، زبانهای محلی. این چشمه ناخشکیدنی است و هر چه از آن برکشند فیاض تر می شود. نویسندگان و ادبای ماهواره از این منبع فیض می برده اند. در پرارزشتین آثار ادبی ما، یعنی در آثار صوفیان، از فرهنگ و زبان مردم هر چه بیشتر بهره برداری شده است.

اما این نکته را باید به یاد داشت که همواره شم و ذوق و آگاهی در نحوه استفاده از فرهنگ و زبان مردم و در انتخاب عناصر پرارزش آن دخیل بوده است. اگر شم و ذوق و آگاهی نباشد، انتخابی هم در کار نخواهد بود و چه بسا تعبیراتی از این راه وارد زبان ادبی شود که آن را آلوده سازد.

خطر عمده در این باب آن است که زبان جاهلی و، به اصطلاح

خواهد توانست لذت ببرد نه از نثر بیهقی و منشآت قائم مقام. در حقیقت، زبان ما هم از جهت راه یافتن ناهنجاریها در خطر است و هم از جهت فراموش شدن لطایف و ظرایف آن.

اما این ناهنجاریها کدام اند و برای زنده ماندن زیباییهای زبان چه تدبیری باید اندیشید. در این بابها بسیاری از گفتنیها گفته و نوشته شده است. در همین سمینار نیز در این ابواب سخنها سودمندی شنیده ایم که ما را به فکر واداشته است.

در این مقام، تنها به مصادیقی از این ناهنجاریها می پردازم که به کاربرد زبان شکسته و زبان محلی مربوط می شود و طبعاً با مسئله چگونگی بهره برداری از فرهنگ مردم تماس پیدا می کند.

کاربرد زبان شکسته در مواردی طبیعی و ناگزیر است و بر اصل کلی اقتصاد در زبان مبتنی است. این زبان اساساً در محاوره و مبادله پیام در گفت و شنودهای روزانه به کار می رود و از همانجاست که به

برخی از انواع ادبی، چون نمایشنامه و سناریو و ادبیات داستانی به مقتضای شان آنها سرایت و نفوذ می کند. این پدیده نا آشنا نیست و در میان همه اقوام دیده می شود. آنچه در نزد ما تا حدی نامعهود به نظر می رسد تعمیم زبان شکسته در مواردی است که اصل مهمتری در زبان را که همان تأمین ارتباط باشد مختل می سازد. کشور ما کشور چند زبانی است. زبان مادری میلیونها مردم این کشور فارسی نیست و بر آنان حرجی نیست اگر زبان شکسته دست کم بر ایشان ثقیل باشد. لذا زبان شکسته اگر به نام

رسانه در مواردی چون قصه های کودکان یا مصاحبه های رادیویی و تلویزیونی و یا تدریس دانشگاهی به کار رود، فایده آن عام و فراگیر نخواهد بود. چه بسا این زبان اصولاً به گوش ایرانیانی که زبان مادریشان فی المثل ترکی یا کردی یا عربی است کراهت آور نیز باشد. متأسفانه به گوش خودم خطبه ها و سخنرانیها و مصاحبه های رسمی و حتی بسیار پر اهمیت را از صدا و سیما شنیده ام که در آنها زبان شکسته، بی پروا و از روی عادت، به کار رفته است. کاربرد نابجای زبان شکسته در رسانه های گروهی زبان و خیمتری هم دارد و آن اینکه رفته رفته گوشها را به زبانی دور از زبان معیار خوگر می سازد و موجب دوری از زبان ادبی رسمی می شود. حفظ فاصله لفظ قلم و زبان محاوره برای پیوستگی فرهنگی و زبانی، در زمان و در مکان، ضرورت دارد. زبان معیار در

فرنگی، «لمنی» با زبان اصیل مردم خلط شود. زبان جاهلی، که متأسفانه در برنامه‌های صبح جمعه رادیو چه بسا به نام زبان مردم از آن استفاده می‌شود، زبان غوغا و لاف و گراف و وقاحت و طفیلی‌گری است. زبانی است قلب و ناسره، زبان مردم زبان کار شرافتمندانه و زندگی آبرومند، زبان عفت و صداقت و مناعت طبع و ایثار است، زبانی است پاک و شفاف و سره و خوش عیار، زبانی پرمایه و رنگین و نمکین، سرشار از يك دنیا تجربه و حکمت عامیانه و ذوق سلیم. رادیو باید مروج این زبان باشد نه زبان جاهلی. این دو زبان به هیچ روی نباید با یکدیگر مشتبه شوند. برنامه‌های رادیو و تلویزیون در عین حال که آموزنده است باید خوشایند هم باشد. بیشتر مردم از برنامه‌های این دورس‌ها در درجه اول تسکین و روان‌آلایی و تنش‌زدایی توقع دارند. خواهان آنند که خستگی و کوفتگی و ملال روحی ناشی از فشار کار و زندگی با دروزه را با شنیدن و دیدن آنها رفع کنند. از این رو، برنامه‌های رادیو و تلویزیون نباید به آنها همان چیزهایی را عرضه دارد که در زندگی روزمره مایه فشار عصبی یا دلزدگی آنها می‌شود، آن هم نه به صورتی هنری و با نوعی تلطیف بلکه با همان کیفیت خشن و کریه و حتی خشنتر و کریه‌تر از واقعیت.

در آثار قدما نمونه‌های درخشان بهره‌برداری از فرهنگ و زبان مردم را می‌توان سراغ گرفت. بویژه در گفت و شنودهای مشایخ صوفی یا خانقاهیان به قطعاتی درخشان با مایه فرهنگ مردمی برمی‌خوریم. این کلمات شنوندگان را از جهان مبتذل زندگی روزمره به جهانی والاتر می‌برده و آنان را با آداب هر باب آشنا می‌ساخته است. اجازه می‌خواهم نمونه‌ای از این سخنان را از اسرارالتوحید بتیمن در اینجا نقل کنم:

آورده‌اند که درویشی [مراد گداست] در مجلس شیخ برپای خاست و قصه دراز اساس نهاد [آنچنان که گدایان حرفه‌ای می‌کنند]. شیخ گفت: ای جوانمرد، بنشین تا ترا حدیث آموزم. آن مرد بنشست. شیخ گفت: چه خواهی کرد این قصه دراز؟ این بار که سؤال کنی چنین گوی که راست گفتن امانت است و دروغ گفتن خیانت است و مرا به فلان چیز حاجت است. مرد گفت: چنین کنم، به دستوری بازگویم تا آموخته‌ام یا نه. شیخ گفت: بگویی. مرد گفت: راست گفتن امانت است و دروغ گفتن خیانت است و مرا به فرجی شیخ حاجت است. شیخ گفت: مبارک باد! فرجی از پشت باز کرد و به وی تسلیم کرد.

در استفاده از زبانهای محلی نیز عیوب جدی دیده می‌شود. معمولاً برنامه‌های محلی روستایی یا مصاحبه با مردم محل به زبانهای محلی است. اما زبان محلی در این برنامه‌ها غالباً مسخ

می‌شود. ساخت نحوی و صرفی زبان به تأثیر ساختهای دستوری زبان فارسی ناهنجار می‌گردد. مثلاً زبانی که در برنامه روستایی رادیو از مرکز رشت پخش می‌شود دارای ساخت گیلکی نیست، بیشتر شبیه فارسی ناشیانه‌ای است که از فردی گیلک ممکن است شنیده شود. گیلکها خودشان برای توصیف زبان این افراد جمله نمونه وار پای من جیلیسکست را شاهد می‌آورند. ساخت این جمله فارسی است فقط به جای «سرخورد» معادل گیلکی آن آمده است. یعنی اگر فرقی هست خصلت قاموسی دارد نه دستوری. درست مثل اینکه شما در جمله‌ای فارسی واژه‌ای انگلیسی وارد کنید. در گیلکی «پای من» وجود ندارد و به جای آن گفته می‌شود «می‌پا». همچنان که معادل «خانه برادرم» «می‌براره خانه» (با تقدیم وابسته برهسته) و معادل «برادراو» «اونی برار» است. در برنامه‌های روستایی موصوف چه بسا الگوهای فارسی جانشین الگوهای شاخص و اصیل گیلکی می‌شود. همچنین در گیلکی حرف اضافه «در» به کار نمی‌رود مثلاً به جای «در کتاب»، «کتابه میان» یا به جای «در اطاق»، «اوتاقه میان» یا «اوتاقه درون» می‌گویند. این نکته نیز در گفتار رادیویی همواره رعایت نمی‌شود.

شاید این پدیده‌ها نوعاً در محاوره روزانه اهل زبان نیز دیده شود، که خود از نظر زبان‌شناسی جالب است و می‌رساند که در برابر نفوذ زبان معیار، ساخت دستوری زبان محلی از عناصر بنیادی قاموسی آن آسیب پذیرتر است. این فرایند از حالتی بینابینی در مورد برخی از زبانهای محلی نیز حکایت می‌کند و نشانه مستحیل شدن آنها در زبان معیار است.

در حقیقت این پدیده از سرنوشت محتوم بعضی از زبانهای محلی در عصر رادیو و تلویزیون خبر می‌دهد. برخی از زبانهای محلی دیگر رمق و ظرفیت آن را ندارند که به مثابه زبان فرهنگی حتی محدود ادامه حیات دهند. نمی‌توان به عنوان زبان فرهنگی بتکلف به آنها بقا بخشید. آنچه مسلم است از رسانه‌های گروهی در این راه کمکی بر نمی‌آید. اگر این زبانها را به حال خود رها کنیم که در محیط طبیعی خود زیست کنند سالمتر باقی می‌مانند و چه بسا پردوامتر هم باشند.

در مصاحبه‌های به زبان محلی نیز زبان ساده و بی‌تکلف و با

روح مردم شهری و روستایی به زبانی تصنعی و بی خاصیت بدل می‌شود. زبان طعم طبیعی و خصلت دیمی و جنگلی خود را از دست می‌دهد و بیمزه و خشک و گاهی خنده‌آور می‌گردد.

برای بهره‌برداری از زبان محلی و فرهنگ مردم راههای متعدّد و امکانات وسیع دیگری هست. از آن جمله است پخش ضرب‌المثلها، تعبیرات و کنایات، وام‌گیری از واژه‌های محلی بویژه در حوزه نام گیاهان، گلها، مرغان، جانوران، اصطلاحات حرف و صنایع محلی و سنتی، اصطلاحات کشاورزی و عشایری، اصطلاحات معماری محلی، پخش بازیها، ترانه‌ها، اعیاد و مراسم و از این قبیل. فرهنگهای محلی در این صور زبانی و فرهنگی است که با چهره طبیعی خود جلوه‌گر می‌شود. باری عصاره زبانهای محلی را می‌توان حفظ کرد و از عناصر فرهنگی زبانهای محلی می‌توان به زبان معیار خوراک داد و آن را پرور ساخت. بی‌مناسبت نیست در بخش پایانی این گفتار، ترجمه چند ضرب‌المثل گیلکی را که دستچین کرده‌ام بر خوانم تا از گنجهایی که در زبانها و فرهنگهای محلی نهفته است مسطوره‌ای به دست داده شود. اصل این ضرب‌المثلها در مجموعه‌ای که شادروان ابراهیم فخرایی گردآورده‌اند و متأسفانه هنوز چاپ و نشر نشده است، موجود است:

- دختر از گدا دولت از خدا.
- بنداز جای باریکش می‌گسلد.
- زن حریف مرد است و کودک خریف مادر.
- سرکه مفت از عسل شیرینتر است.
- دخترخانه را خالی می‌کند و آیدزک باغ را.
- کاسه به جایی ده که قدح باز آورد.
- گوسفند را غم جان و قصاب را غم بیه.
- همه ماهها خطر دارد بدنامی را صفر دارد.
- مار تا راست نشود به سوراخ نرود.
- هر سخنی گفتنی نیست و هر لقمه‌ای خوردنی.
- طبیب دهد دوا را خدا دهد شفا را.
- هر جا سنگ است به پای لنگ است.
- هر چه دور است چشم را نور است.
- نداشتن يك درد است داشتن هزار درد.
- درد آید بغرور و رود بمثقال.

و برای حسن ختام:

- خانه به آب و جارو دختر به چشم و ابرو.

نتایجی را که از این بحث حاصل می‌شود بدین سان می‌توان فرمول بندی کرد:

□ حفظ پیوستگی زبانی و فرهنگی مستلزم انس و آشنایی با سنت و سابقه ادبی و فرهنگی است. لذا تتبع در آثار گذشتگان و دسترسی یافتن به امکانات وسیع زبان برای عمق و غنا بخشیدن

به آن ضرورت دارد.

□ برای غنی ساختن زبان بهره‌برداری درست از فرهنگ مردم و زبانهای محلی بسیار ثمربخش است.

□ زبان مردم را نباید با زبان جاهلی خلط کرد. رسانه‌های گروهی به هیچ روی نباید مروج زبان جاهلی باشند به این عنوان که عامه مردم آن را به کار می‌برند.

□ کار برد زبان شکسته جز در مواردی که شأن محتوا اقتضا کند موجه به نظر نمی‌رسد، بویژه در کشور ما که اکثریت عظیم جمعیت با این زبان انسی ندارند. زبان شکسته برای اخبار، سخنرانیها، گفتارها، گزارشهای خبری و مصاحبه‌های رسمی به هیچ روی مناسب نیست و شایسته است که از آن جداً پرهیز شود. عموماً در برنامه‌هایی که مردم همه نقاط ایران مخاطب آنها هستند زبان شکسته مغل پیام‌رسانی است و بهتر است به کار نرود.

□ در کاربرد زبان محلی، رعایت ساخت دستوری، از جمله ساخته‌های صرفی و نحوی اصیل، ضرورت دارد. این زبان نباید در رسانه‌های گروهی مسخ شود.

□ انتظار می‌رود که ظرایف زبانهای محلی در برنامه‌های صدا و سیما جلوه‌گر شود. به این منظور، پخش ضرب‌المثلها، ترانه‌ها و توصیف عناصری که دارای رنگهای محلی‌اند در حوزه‌های گوناگون زندگی خانگی و کار کشاورزی و پیشه‌ها و جشنها و مراسم، آن هم به صورت هر چه طبیعی‌تر، مفید به نظر می‌رسد.

□ در مصاحبه‌های با عامه مردم شهر و روستا به زبان محلی، بهتر است کوشش شود تا مصاحبه‌شونده خود را در موقعیتی نسبتاً عادی و طبیعی احساس کند و زمینه‌ای فراهم گردد تا به زبانی که در زندگی روزمره به آن سخن می‌گوید بیان مطلب نماید. زبان خود مصاحبه‌کننده و تعبیراتی که به کار می‌برد در این راه بسیار مؤثر است. اگر این زبان خود بر تکلف و ناهنجاری یا مسخ شده باشد، در زبان مصاحبه‌شونده نیز عموماً همین عیبها را سرایت می‌دهد.

توفیق صدا و سیما را در کار مهمی که در پیش گرفته است آرزو مندیم.